

چین و روسیه: آیا دوستی «خرس» و «اژدها» امکان پذیر است؟

قاسم ملکی^۱

برداشتی از فصلنامه علوم اجتماعی پکن

نزدیکی پکن و مسکو بخاطر سه جاذبه عمده است: خشم مشترک در قبال غرب، منافع مشترک در خصوص ثبات منطقه‌ای و تجارت اسلحه مرضی‌الطرفین؛ به طوری که گفته می‌شود طی پنج سال گذشته ۵ میلیارد دلار اسلحه از روسیه راهی چین شده است. این مناسبات موقت خواهد بود و آنگاه که چین با توجه به توسعه اقتصادی روزافزون آن و تقویت بنیه نظامی‌اش در برابر مسکو ایستاد نوع روابط به کلی دگرگون خواهد شد. توجه چین به ایران در چارچوب دوران‌دیشی پکن که طی ۲۰ تا ۳۰ سال آینده به عنوان قدرت اسلامی در ابعاد جهانی مطرح خواهد بود مورد عنایت قرار گرفته است. نگرانی روسیه از اینکه چین ممکن است مالاً در صف دشمنان آن قرار گیرد نیز انگیزه اصلی نزدیکتر شدن روابط مسکو با هند عنوان شده است. نویسنده معتقد است که غرب نباید از نزدیکی چین و روسیه نگران باشد و حتی باید با روی خوش از آن استقبال کند و به این ترتیب آغوش خود را برای روسیه باز گذارد و این کشور بهتر بتواند به خطراتی که از جانب چین متوجه آن است پی برد. چین برای روسیه در کوتاه مدت مرایبی خواهد داشت اما در بلندمدت مسئله‌ساز خواهد شد. اما غرب در کوتاه‌مدت اسباب سرشکستگی و در بلندمدت نوبدهنده آینده‌ای روشن برای روسیه خواهد بود.

چین و روسیه علی‌الظاهر بر مبنای این سخن نغز که «پشت‌بند حصارهای خوب همسایگان خوب است» عمل می‌کنند. این دو کشور که ۴۳۰۰ کیلومتر با یکدیگر مرز مشترک دارند سخت مشغول سامان دادن به سرحدات هستند. هرچند هنوز مواردی از اراضی وجود دارد که مورد مناقشه طرفین می‌باشد، لیکن کل اختلافات مرزی دو کشور در سال جاری به

۱. قاسم ملکی عضو هیأت تحریریه مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز است. این مقاله با استفاده از فصلنامه *Social Science in China*، چاپ پکن شماره ۲، سال ۱۹۹۷ و هفته‌نامه اکونومیست *Economist*، چاپ لندن، مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ تدوین شده است.

پایان خواهد رسید و به این ترتیب دو طرف مجال خواهند یافت که نیروهای نظامی و تجهیزات سنگین و مهماتی که در سرحدات به کار گرفته‌اند را تقلیل دهند.

موافقتنامه کاهش نیروها یکی از دو سندی بود که در جریان دیدار جیانگ‌زمین رئیس‌جمهور چین از روسیه به امضا رسید. سند دوم در مورد یک بیانیه مشترک در خصوص سیاست خارجی است که دو پهلوی و مبهم بود؛ اما با این وجود نخستین بیانیه در نوع خود می‌باشد که تاکنون میان دو کشور به امضا رسیده است. این بیانیه نشانگر قوت گرفتن صمیمیت در روابط دو کشور می‌باشد.

سال گذشته هنگامی که بوریس یلتسین از پکن و شانگهای بازدید کرد، طرفین بر مشارکت استراتژیک خود تأکید می‌ورزیدند. وقتی که ایگور رادیانف وزیر دفاع روسیه و همتای چینی وی چی‌هواتیان کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند، روزنامه‌های روسی خاطرنشان ساختند که طی بیش از ۴۰ سال گذشته برای اولین بار بوده است که یک وزیر دفاع چینی در برابر روزنامه‌نگاران روسی قرار گرفته است. جیانگ‌زمین در مسکو به عنوان یک رهبر بزرگ مورد تمجید قرار گرفت.

اما در مقام عمل، در قبال موضوعاتی که فراتر از مرزهاست، روسیه و چین که علی‌الظاهر دوستان و هم‌پیمانان استراتژیک هستند - که به نوبه خود برخی از روسها را هیجان‌زده کرده و معدودی از آمریکایی‌ها را ناراحت نموده است - به‌واقع دوستی موقتی دارند. این مودت، منافع و مزایای نسبتاً محدودی برای طرفین دارد که دوام زیادی نخواهد داشت. جذب شدن طرفین به سوی یکدیگر ناشی از سه چیز بوده است:

- **خشم مشترک در قبال غرب.** روسیه بابت طرحهای ناتو برای توسعه به سمت شرق - **عصبانی است.** چین هم بابت فشارهای گوناگون غرب بر این کشور بابت آزاد ساختن نظام تجاری آن و نیز بهبود بخشیدن به وضعیت حقوق بشر ناراضی و خشمگین است. چین بیمناک است از اینکه نفوذ روبه‌تزايد منطقه‌ای آن محدود گردد و ممکن است از روسیه در مخالفتش علیه توسعه ناتو حمایت کند و در مقابل از کمک روسیه در مخالفت با همکاری‌های امنیتی میان آمریکا و ژاپن برخوردار گردد. برخی از رهبران چین فکر می‌کنند که روابط میان آمریکا و ژاپن در حال تحکیم و تقویت است و در این مورد به موافقتنامه امنیتی که سال گذشته کلینتون و هاشیموتو امضا کردند اشاره می‌نمایند. روسیه هم که با ژاپن مناقشه ارضی دارد مایل نیست که شاهد ظهور نظامی مجدد ژاپن باشد.

به‌طور کلی چین و روسیه از این پندار که جهان تحت رهبری ایالات متحده آمریکا باشد بیزارند و نفرت دارند. روزنامه مردم ارگان حزب کمونیست چین در جریان سفر نخست‌وزیر این کشور از روسیه نوشت: «رهبران هر دو کشور بوضوح تأکید کرده‌اند که از جهانی که در سلطه تنها یک کشور قرار داشته باشد حمایت و جانبداری نمی‌کنند. چین و روسیه هر دو از نشان دادن نوعی دشمنی با آمریکا در داخل بهره‌برداری کرده‌اند. علاوه بر این نشان دادن نوعی هم‌پیمانی میان چین و روسیه که تلویحاً ویژگی ضدغربی دارد در روابط بین‌الملل به مثابه اهرمی در گفتگوها می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد».

- منافع مشترک در ثبات منطقه‌ای. کشورهای آسیای مرکزی که میان چین و روسیه قرار گرفته‌اند دارای رژیمهای بی‌ثبات و بی‌تجربه‌ای هستند. روسیه و چین در محدود نگاه داشتن بنیادگرایی اسلامی یا اغتشاش و آتارشیسم منافع مشترکی دارند، هرچند که نفوذ روسیه در این مناطق به مراتب بیشتر از چین است (سیاستمداران آسیای مرکزی با محاوره به زبان روسی بزرگ می‌شوند و وفاداری نسبتاً بالایی به روسیه دارند). کره هم از دیگر مواردی می‌تواند باشد که چین و روسیه ممکن است امیدوار باشند که بتوانند متفقاً در قبال آن واژه عمل شوند. کره شمالی توانسته طی ۳۰ سال با استفاده از اختلافات میان چین و روسیه به نفع خود بهره‌برداری کند و در این مدت از طرفین اسلحه و کمک دریافت می‌کرده است. چین و روسیه اگر مشترکاً وارد عمل شوند می‌توانند کره شمالی را ناگزیر سازند که رفتار معقولانه‌ای داشته باشد، هرچند که به نفع هر دو کشور - چین و روسیه - هم خواهد بود که کره شمالی را همچنان به‌عنوان برگ شاخص خود در بازی قدرت با غرب مورد استفاده قرار دهند.

- تجارت اسلحه مرضی‌الطرفین. آژانسهای خرید دولتی چین سفارشهایی به ارزش میلیاردها دلار با روسیه منعقد کرده‌اند و موفق بوده‌اند تضمینهای لازم برای انتقال تکنولوژی روسی که عمدتاً در زمینه ساخت هواپیماست به‌دست آورند. انتقال تکنولوژی، مآلاً چین را قادر خواهد ساخت سلاحهای بیشتر و بهتری را خود رأساً تولید نماید. یکی از محققان چینی در یک مرکز تحقیقات دولتی در چین در این مورد می‌گوید: «روسیه تکنولوژی‌ای به چین می‌فروشد که اگر چین می‌خواست مستقلاً و رأساً به آن دست یابد سالهای زیادی طول می‌کشید که در حال حاضر هم مطلقاً به هیچ جایی ختم نمی‌شود». در حال حاضر این توافق به چین انگیزه کافی داده است تا روسیه را خوشحال نگه دارد. این برنامه همچنین به اقتصاد فقیر روسیه نیز کمک خواهد کرد. صادرکنندگان اسلحه روسیه از تحریم انتقال تکنولوژی

نظامی به چین از طرف غرب بعد از قتل عام میدان تیان آیمن، بیشترین امتیاز و نفع را برده‌اند. وضعیت دفاعی چین و روسیه در سال ۱۹۹۵ به نقل از آمار منتشره از سوی انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیک در جدول زیر نشان داده شده است:

چین	روسیه	
۳۱/۷	۸۲/۰	هزینه‌های دفاعی (میلیارد دلار)
۵/۷	۷/۴	درصد نسبت به تولید ناخالص داخلی
۲/۹۳	۱/۵۲	تعداد نیروهای مسلح (میلیون)
۸۰۰۰-۸۵۰۰	۱۷۱۵۰	تعداد تانک
۵۵۷۵	۲۶۴۰	هواپیماهای جنگی

جزئیات اندکی در مورد معاملات میان چین و روسیه منتشر شده‌اند؛ اما خارجی‌ها تخمین می‌زنند که چین احتمالاً طی پنج سال گذشته حداقل ۵ میلیارد دلار بر روی تسلیحات روسی هزینه کرده است که رقم بالایی برای روسیه محسوب می‌شود. معادل در حدود ۲ درصد کل صادرات این کشور است. در این میان شاید چین یک سوم از ۷ میلیارد دلار سفارش‌های از پیش داده شده در آغاز سال جاری به روس‌وراختنی^۱ که یکی از آژانس‌های صادرات اسلحه روسیه می‌باشد را به خود اختصاص داده باشد. عمده‌ترین قلم، هواپیمای جنگنده سوخو ۲۷ است. چین در سال ۱۹۹۲ میلادی ۲۴ فروند و در سال ۱۹۹۶، ۴۸ فروند دیگر از این نوع جنگنده را دریافت کرد. در سال گذشته (۱۹۹۶) روسیه موافقت کرد که به چین تکنولوژی و جواز لازم برای ساخت سوخوی ۲۷ را در کارخانه‌ای در استان شنیانگ بفروشد. چین اکنون خواهان دریافت هواپیمای جنگنده سوخو ۳۰ می‌باشد که نوع پیشرفته‌تری نسبت به سوخو ۲۷ است.

1. Rosvooruzheniye

حصار در گرداگرد دژی متروک

حتی اگر اینها همه صرفاً یک رشته اقدامات جغرافیایی باشد و حتی اگر موافقتنامه مرزی و تدابیری که برای ارتقای اعتماد متقابل در نظر گرفته شده‌اند تنها نمونه‌های دیگری از معاملاتی باشد که سال گذشته میان دو کشور انجام و اعلام شده باشد، جای هیچ‌گونه تردیدی در مورد نیت واقعی دو کشور وجود ندارد. آنها خواهان این هستند که غرب را نسبت به اینکه روابط چین و روسیه روبه‌بهبود است عصبی نمایند.

این تدبیر ممکن است عجلتاً نتیجه دهد؛ اما هر سه جاذبه عامل این دوستی و مودت تنها محاسن و مزایای موقتی در پی خواهد داشت و آنگاه که این جاذبه‌ها از بین رفتند روابط میان روسیه و چین با آنچه امروز شاهدیم تفاوت بسیاری خواهد کرد.

در عرصه تجارت اسلحه، امتیازی که چین خواهد برد تنها تا زمانی دوام خواهد داشت که چین نتواند از ژاپن یا اروپا سلاحهای بهتری دریافت نماید و یا اینکه خود این کشور رأساً موفق به ساخت تسلیحات پیشرفته‌تر شود. به نظر می‌رسد با توجه به استمرار رشد اقتصادی چین و روند نزولی کیفیت صنایع نظامی و تسلیحات روسیه، تجارت اسلحه چین با روسیه تا حدود ده سال دیگر به انتها خواهد رسید.

در طرف دیگر یعنی در روسیه نیز (حداقل در میان سربازان این کشور) بتدریج علائمی دیده می‌شود که منافع اقتصادی ناشی از فروش سلاح به چین تحت‌الشعاع خطرپذیری مسلح کردن بیش از حد چین قرار گرفته است. فرماندهان روسی در منطقه ترانس‌بایکال^۱ معترض شده‌اند و نگرانند که در برابر نیروهای چینی مجهز به هواپیماهای روسی که در وضعیت عملیاتی بهتری نسبت به هواپیماهایی که در اختیار آنان است قرار گیرند. افسران نیروی دریایی نیز در محافل خصوصی از اینکه براساس یک قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری قرار است دو اژدرافکن به چین تحویل شود شاکی هستند و اظهار می‌دارند اگر این قرارداد منعقد نمی‌شد این دو فروند در اختیار اسکادران دریایی خود روسیه قرار می‌گرفت.

حتی رادیانف وزیر دفاع روسیه نیز در یک سخنرانی که اوایل سال جاری ایراد کرد چین را در فهرست کشورهای «بالقوه خطرناک» برای روسیه برشمرد. کارکنان دفتر بوریس

1. Transbaikal

یلتسین و مشاورین وی و نیز وزارت امورخارجه بلافاصله مخالفت خود با چنین اظهاراتی را اعلام کردند. رادیانف چند هفته بعد طی یادداشتی که برای چندتن از فرماندهان نظامی ارسال کرد خاطرنشان ساخت که برقراری روابط نزدیکتر با چین به مفهوم سازش در قبال مسائل امنیتی خود روسیه نیست. این اصلاحیه نتوانست اشتباهی که وزیر دفاع مرتکب شده بود را مرتفع سازد، خطای او این بود که موضوعی را که تقریباً تمام روسها اذعان دارند به صورت علنی مطرح کرده بود.

در مورد دومین جاذبه که امنیت منطقه‌ای است، باید گفت چین در آسیای مرکزی حداقل به همان اندازه که با روسیه مشارکت خواهد داشت رقیب نیز می‌باشد. با رشد هرچه بیشتر اقتصاد چین این کشور برای تأمین مواد سوختی و غذایی خود به مرزهای خارج از این کشور نیازمند خواهد شد. نیاز روزافزون آن به انرژی ممکن است پکن را به برقراری نوع جدیدی از مناسبات با جمهوری‌های تولیدکننده نفت و گاز در آسیای مرکزی سوق دهد، اقدامی که یقیناً برای روسیه که تعریف خاصی از تأمین منابع خود در این بخش از جهان دارد به راحتی مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. محاسبات مشابهی ممکن است در ورای تلاشهای جاری چین برای بهبود بخشیدن به وجهه خود در ایران (روسیه نیز در پی گسترش مناسبات است و تلاش می‌کند توجه تهران را هرچه بیشتر به خود جلب نماید) مطرح باشد.

رهبران چین که دل‌باخته نگرشهای بلندمدت هستند تصور می‌کنند در ۲۰ یا ۳۰ سال آینده یک قدرت اسلامی ممکن است ظهور کند که در مرتبه یک قدرت جهانی مطرح باشد. در این صورت در آن زمان شش قدرت بزرگ جهان وجود خواهد داشت که آمریکا و اروپا و احتمالاً ژاپن و شاید روسیه از جمله آنان خواهند بود. از این تعداد قدرت جهانی، چین احتمالاً می‌پندارد که بهترین قدرتی که می‌تواند به آن کمک کند تا در برابر رقیب اصلی آن یعنی آمریکا و اروپا ایجاد موازنه نماید قدرت اسلامی خواهد بود.

خود روسیه هم باید ارزیابی مشخصی داشته باشد از اینکه منافع آن در چنین جهانی چگونه باید تعریف شود. برای چین بسیار مغتنم خواهد بود که ارزیابی روسها هم این باشد که منافع بلندمدت آن در یک هم‌پیمانی ضدغربی نهفته است. اما یک کشور آسیایی اروپایی بعید است که به چنین نتیجه‌ای برسد. روسیه بدون شک از ظهور مجدد چین باید بیشتر نگران



باشد تا غرب. بنابراین برای روسیه، و نه چین، بروز دادن نشانه‌های ضدغربی مسلماً فقط در کوتاه‌مدت جواب خواهد داد.

چندین عامل وجود خواهد داشت که روسیه را ناگزیر خواهد کرد احساس نماید در تعاملاتش با یک چین قدرتمندتر آسیب‌پذیر خواهد بود. نخست انزجار و نارضایتی چینی‌ها در مورد پیشروی‌های روسیه در بخش آسیای سیبری در قرن هفدهم تا نوزدهم می‌باشد که به قیمت از دست رفتن بخش وسیعی از سرحدات چین تمام شد. نارضایتی که موافقتنامه‌های اخیر مرزی نیز آن را کاملاً برطرف نکرده است.

درست است که زمانی میان روسیه استالین و چین مائو همپیمانی وجود داشت. اما این روابط براساس بدبینی بر یکدیگر استوار بود؛ به نحوی که وقتی به پایان رسید زمینه‌ساز تنش و مناقشه میان دو کشور شد و منجر به آن شد که چینی‌ها در دهه ۱۹۷۰ به این فکر رسیدند که اتحاد شوروی و نه ایالات متحده خطر عمده‌تری برای این کشور محسوب می‌شود. از دیگر میراث بجای مانده از دوران استالین نیز این بوده است که روسیه مستمراً در پی دلجویی و خوشایند کشوری برآید که زمانی از هم‌مسلمانان همراه و تازه‌کمونیسم آن محسوب می‌شده است. روسیه هنوز افتخار می‌کند که کشور «توسعه‌یافته» ای است و با دیده تحقیر به چین به عنوان یک کشور «در حال توسعه» می‌نگرد.

توضیح دوم در مورد دومین و بزرگترین آسیب‌پذیری روسیه این است که روسها در منطقه شرق اورال بسیار ضعیف و نحیف‌اند. در بخش چینی نوار مرزی، اراضی از نظر منابع طبیعی فقیر و متراکم از جمعیت است. در طرف روسیه خالی از سکنه است اما از حیث منابع طبیعی غنی است، منابعی که چین برای تأمین نیاز انرژی روزافزون جمعیت متزاید خود به آن شدیداً نیاز خواهد داشت؛ ۳۰۰ میلیون نفری که طی دو دهه آخر قرن حاضر به جمعیت چین افزوده شده است تقریباً دو برابر جمعیت کل روسیه می‌باشد.

روسها باید هم که در مورد تسلط خود در آینده بر سیبری نگران باشند. در سرتاسر بخش شرقی این کشور که یک سوم خاک این کشور را دربر می‌گیرد، از دریاچه بایکال^۱ تا اقیانوس آرام، کمتر از ۲۰ میلیون نفر زندگی می‌کنند که بسیاری از ایشان اقلیتهای روسی



نیستند. در مناطق دریایی جمعیت کمتر از ۱۰ میلیون نفر است. دولت فدرال روسیه با داشتن تنها ۲۰۰،۰۰۰ نفر نیروی کم بنیه و ضعیف نگاه داشته شده برای نگاهبانی در پادگانهای مرزی، از امکانات اندکی برای اعمال قدرت خود بر این منطقه برخوردار است.

نتیجه آن شده است که حاکمیت بتدریج از دست رفته است، اما نه اینکه در دست چین قرار گرفته است بلکه به دست رهبران محلی افتاده است. نازدراتنکو^۱ قدرت خودگردانی را بر استان دریایی «پریمورسکی کرای» اعمال می‌کند، که دربرگیرنده شهر ولادی وستوک و یاکوتیا که منبع تقریباً تمامی الماس روسیه است می‌باشد. مناطق شرق سیبری از نقطه نظر اقتصادی ارتباطات محدود مفیدی با روسیه اروپایی دارند، اما در مقابل یکپارچگی اقتصادی با چین با بازار هنگفت آن به منزله همه چیز است و سرشار از فایده خواهد بود. اهمیت فوق العاده‌ای دارد که دریافته شود آیا چین طرحهای ارضی مکتونی در مورد سرحدات شرقی روسیه در سر می‌پرواند یا خیر.

دو مورد دیگر که کمتر محسوس هستند نیز باعث دل‌نگرانی روسیه نسبت به چین طی دهه‌های آینده خواهد شد. نخستین آن احتمال تقابل ایدئولوژیک است. اگر اصلاحات سیاسی به سرعت در چین روی نهد و یا اینکه روند تحولات در روسیه تغییر جهت نهد، به احتمال قوی روسیه کمابیش دموکرات در برابر چین همچنان تک‌حزبی در نوار ۴۳۰۰ کیلومتری مرزی خود قرار خواهد گرفت. مورد دیگر هم این است که چین به احتمال زیاد با ثروتمند شدن و یا قوت گرفتن بنیه نظامی آن یک سیاست جدی ناسیونالیستی در سیاست خارجی خود پی خواهد گرفت. بسیاری از شواهد بر این امر دلالت دارند؛ مهمترین آن اینکه حزب کمونیست توجیه ایدئولوژیک خود برای در انحصار داشتن قدرت را از دست داده است و نیاز به پندار و مرام جایگزینی از سوی حزب احساس می‌شود. چین برای تحمیل خود و قدرت‌نمایی لازم نیست. که به تجاوز نظامی علیه روسیه دست بزند، اما تقریباً با هر مورد تسری نفوذ روسیه در منطقه اطراف سرحدات این کشور قویاً از طرف کشوری که بیشترین نوار مرزی را با آن دارد واکنش نشان داده خواهد شد به طوری که حداقل آن ایجاد سوءظن شدید خواهد بود.

1. Nazdratenko

اسلحه و چین

نگرانی از اینکه چین ممکن است روزی تغییر چهره دهد و در مقابل روسیه و یا منافع این کشور قرار گیرد، روسیه را ناگزیر کرده است که در هر کجا که توانسته مناسبات استراتژیک برای ایجاد موازنه برقرار کرده است. روسیه به موازات نزدیکی با چین و هند که یکی دیگر از مشتریان عمده تسلیحاتی است نیز مناسبات مشابهی ایجاد نموده است. هند هیچ خطر استراتژیکی (حتی در خفا) برای روسیه ندارد. هند به‌عنوان یک کشور پهناور در حال توسعه از برخی از همان جاذبه‌های اقتصادی که چین دارد نیز برخوردار است. با توجه به اینکه روسیه هند را در کنار خود دارد و چین هم دوست نزدیک پاکستان است، سؤالی که برای بقیه جهان مطرح است این می‌باشد که میزان درجه‌ای که روسیه و چین به تشویق کردن یا برحذر داشتن تمایلات هسته‌ای هند و پاکستان همت خواهند گمارد چقدر است. عجالتاً هر دو در جهت برحذر داشتن عمل می‌کنند.

برای یوگنی پریماکف وزیر امور خارجه روسیه «نظم نوین» ایده‌آل می‌تواند حالتی باشد که یک رشته از همپیمانی‌های سیاسی اقتصادی که روسیه، چین، ایران و هند به‌عنوان بازیگران اصلی و کشورهای آسیای مرکزی نیز همگام با آن در پشت سر قرار داشته باشند را به یکدیگر پیوند زند. هرگونه طرح و برنامه صریحی از این دست با توجه به تمایل هند برای حفظ موقعیت عدم تعهد خود و نیز وضعیت موجود ایران که از دید غرب یک کشور تروریستی است به نظر بسیار بعید به نظر می‌رسد. اما بدون تردید روسیه این برنامه را از هر طریق و گام هرچند جزئی، حداقل تا زمانی که پریماکف ۶۷ ساله در رأس دیپلماسی این کشور قرار داشته باشد، تعقیب خواهد کرد.

با این اوصاف آیا غرب باید از نزدیکی دو غول سابق کمونیستی نگران باشد و از ترس به خود بلرزد؟ احتمالاً نه. روسیه ممکن است منبع مفیدی برای تأمین اسلحه چین باشد، و برای چین و هند هم خرجی ندارد که در گفتگوهای علنی خود با روسیه با نرمی و خوش‌رویی صحبت کنند. اما هیچ هم‌پیمان بالقوه‌ای به روسیه به‌عنوان یک هم‌پیمان باثبات و قابل اتکا (مادام که روسیه اقتصاد، دولت و نیروهای نظامی خود را مجدداً به حالت مفید و کارآمدی بازنگردانده است) نگاه نمی‌کند. این فراگرد حداقل پنج سال دیگر طول خواهد کشید. تا آن

زمان نه چین و نه هند و نه هیچ کشور دیگری علاقه‌مند نخواهد بود که موقعیت خود را در روابط با غرب به مخاطره اندازد صرفاً به این خاطر که اسباب خرسندی روسیه در قبال برداشت جدیدی که از خود به عنوان یک قدرت آسیایی اروپایی دارد فراهم شده باشد. در نهایت، ممکن است برای چین و روسیه صرفاً از این جهت نزدیک‌سازی روابط سودمند باشد که برنامه‌های کاری شورای امنیت سازمان ملل را پیچیده نمایند، و اگر هم وارد سازمان تجارت جهانی شوند امور این سازمان را هم پیچیده نمایند به نحوی که برای آمریکا دنبال کردن دستور کار خود در خصوص تجارت و حقوق بشر را دشوارتر نمایند.

ممکن است لازم باشد که غرب با تبسم از هرگونه نزدیکی جدیدی در مناسبات چین و روسیه استقبال نماید. برای اینکه به این ترتیب شانس به مراتب بیشتری وجود خواهد داشت که روسیه بهتر تبعات و عوارض رشد بی‌وقفه اقتصادی چین و قدرت نظامی شدن آن را بهتر درک نماید و از چین بیشتر هراسناک گردد. این ترس ممکن است روسیه را ترغیب نماید که هم‌پیمانی خود در آسیا را تغییر دهد و روابط دوباره‌ای را با ژاپن برقرار سازد و حتی مناسبات با هند را بیشتر نماید. اما مافوق همه اینها این خواهد بود که روسیه را دوباره کاملاً در آغوش غرب قرار خواهد داد. چین برای روسیه در کوتاه‌مدت مزایایی خواهد داشت اما در بلندمدت مسئله‌ساز خواهد شد. اما غرب در کوتاه‌مدت اسباب سرشکستگی و در بلندمدت نویددهنده آینده‌ای روشن برای روسیه خواهد بود.

ریشه‌های اتحاد و اختلاف چین و روسیه از نظر چینی‌ها

ایدئولوژی کمونیسم نقش کلیدی در روابط حزب کمونیست چین (CPC)، و اتحاد شوروی داشت. اما دیدگاهها و سیاستهای حزب کمونیست چین در برخورد و مواجهه با ژاپن بنابه پاره‌ای دلایل استراتژیک متفاوت از نظر اتحاد شوروی بود و این امر پیوندهای ایدئولوژیک حزب کمونیست چین و اتحاد شوروی که مبنای روابط دو طرف بود را تضعیف نمود.

هنگامی که جنگ با ژاپن به پایان رسید روابط اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین در حالتی نامتعادل قرار گرفت و اتحاد شوروی ارزش کمتری برای حزب کمونیست چین در

سیاستهای خود نسبت به چین قائل گردید و این در حالی بود که حزب کمونیست چین روابط خود با اتحاد شوروی را به مثابه یکی از عوامل کلیدی تأثیرگذار بر سیاستهای اصولی خود تلقی می‌نمود.

زمانی که ژاپن در جنگ تسلیم شد، موارد بسیار محدودی از اتفاق نظر میان سیاستهای حزب کمونیست چین و اتحاد شوروی وجود داشت. پس از آنکه در سپتامبر ۱۹۴۵ حزب کمونیست چین استراتژی‌ها و سیاستهای خود را برای پس‌گیری منطقه شمال شرق چین رسماً اعلام کرد، اتحاد شوروی حمایت و کمک خود را نسبت به حزب کمونیست چین اعلام داشته و به این ترتیب همکاری نزدیک استراتژیک دو حزب کمونیست آغاز گردید. منافع متقابل چین و شوروی در جنگ علیه آمریکا و حزب کومین‌تانگ^۱ آن دو را به سمت یک همکاری استراتژیک سوق داد؛ زیرا حزب کمونیست چین به‌تنهایی قادر به پس‌گیری شمال شرق چین نبود و در عین حال تنها انتخاب موجود برای اتحاد شوروی به منظور حفظ منافع خود در شمال شرق چین کمک به حزب کمونیست چین برای گرفتن آن منطقه بود.

در نوامبر ۱۹۴۵ هنگامی که چیان‌کای چک^۲ تصمیم به قطع مذاکرات خود با ارتش شوروی گرفت، اتحاد شوروی این اقدام را به تحریک ایالات متحده آمریکا تلقی نمود و از آنجا که مسکو مایل به رویارویی با آمریکا در شمال شرق چین نبود لذا تصمیم به مصالحه با کومین‌تانگ و محدود نمودن تحرکات حزب کمونیست چین در شمال شرق چین گرفت. تغییر استراتژی اتحاد شوروی حزب کمونیست چین را وادار نمود تا روابط خود با اتحاد شوروی را به‌طور واقع‌بینانه مورد بازبینی قرار دهد و دیدگاههای بین‌المللی و همچنین سیاستهای داخلی خود را بیش‌از آن در گرو روابط چین با شوروی و روابط شوروی با آمریکا قرار ندهد.

پس از شروع جنگ داخلی در چین بزرگترین نگرانی شوروی امکان مداخله ایالات متحده آمریکا بود. رهبران حزب کمونیست چین مصمم شده بودند تا بر تسلط شوروی و آمریکا در شرق دور خاتمه بخشند. در آن زمان مائو از قرارداد یالتا بشدت ناراضی بود. بعد از پیروزی حزب کمونیست چین در مقابل کومین‌تانگ، استالین پذیرفت که در

1. Kuo Min tang

2. Chiang Kai Shek

ارزیابی اوضاع در چین اشتباه شده است و حزب کمونیست شوروی تصمیم به ارائه کمک به حزب کمونیست چین گرفت.

در این زمان مائو احساس نمود در شرایطی که ارتش چین در حال آغاز تهاجم استراتژیک خود می‌باشد ضروری است که روابط خود را با اتحاد شوروی تقویت نماید. لذا وی به مسکو سفر نمود که این سفر منجر به نزدیکی دو کشور گردید؛ به طوری که حزب کمونیست چین در صدور مجوز برای تأسیس سرکنسولگری آمریکا در شانگهای نظرات شوروی را مدنظر قرار داد.

در مارس ۱۹۴۹ مائو اعلام نمود که سیاست چین نو «تکیه به یک طرف» خواهد بود و به این ترتیب سیاست اتحاد بین چین و شوروی شکل نهایی خود را به دست آورد. پیروزی انقلاب (کمونیستی) چین تغییرات عظیمی را در شرق آسیا به دنبال داشت و نظم منطقه‌ای موجود را که براساس قرارداد یالتا و توافق روسیه و آمریکا شکل گرفته بود دستخوش تغییر و دگرگونی نمود. در آن زمان رهبران چین نسبت به تمایل شوروی برای ایجاد اتحاد میان دو کشور مردد بودند. مائو در دسامبر ۱۹۴۹ به مسکو سفر نمود. اما استالین علاقه‌ای به تغییر وضع موجود در شرق آسیا از خود نشان نمی‌داد؛ زیرا نمی‌خواست منافع روسیه به خطر بیفتد. در نهایت در سال ۱۹۵۰ با سفر چوئن‌لای به شوروی پیمان دوستی و اتحاد میان چین و روسیه به امضاء رسید که هدف آن ایجاد هماهنگی میان منافع استراتژیک دو کشور و فائق آمدن بر اختلافات ایدئولوژیک بود.